



حاج عباس در مرحله‌ی سوّم عملیات خیلی زحمت کشید. برای رهایی گردان‌ها و الحاق آن‌ها، طرح‌های ابتکاری جالبی پیشنهاد می‌داد و محاسن و معایب کار را با دقت بررسی می‌کرد

می‌افتاد. کس دیگری هم نبود که جای او را پر کند. به همین خاطر، شروع کردم به دلیل آوردن و گفتم: تو در سِمَت خودت، خیلی کار داری و مسؤولیت ستاد، خیلی سنگین است.

اشک توی چشم‌های حاج‌عباس حلقه زد. مرا به جان بجهام قسم داد و با التماس گفت: تو را به جان مهدی، بگذار توی عملیات باشم! بعد بغض گلویش ترکیب و حق‌هق گریه‌اش بلند شد و گفت: تو را به خدا، بگذار امشب بروم عملیات! آرزویی در دلم نهفته. نگذار این آرزو بمیرد!

از این‌که این همه التماس می‌کرد، وجودم آب می‌شد و پوست تنم داغ شده بود. او را به داخل اتاق بردم، کنارش نشستم و دوباره شروع به فلسفه‌چینی کردم تا بلکه آرام بشود.

حاج‌عباس در حالی که اشک می‌ریخت گفت: خیلی دلم گرفته. می‌خواهم بروم عملیات.

قطره‌های اشک، می‌ریخت روی محاسنش. چیزی از درون، دلم را چنگ می‌زد. دلم طغیان می‌کرد و با صدای گریه‌ی حاج‌عباس، ضربان قلبم بیشتر می‌شد. آخر سر، من هم طاقت نیاوردم و بغض گلویم ترکیب. اولین بار بود که جلوی حاج‌عباس، گریه می‌کردم.

مدتی گذشت. دل‌هایمان که خالی شده، حاج‌عباس سکوت را شکست و رو به من گفت: حاجی، هر چه تو بگویی!

سرم را بالا آوردم و لبخندی زدم و جواب دادم: عباس جان؛ نباید در عملیات شرکت کنی، ولی می‌توانی به همراه معاون لشکر، در ارتفاع ۱۸۶۶ در رهایی‌گردان‌ها کمک کنی!

ایشان قبول کرد. آثار رضایت در چهره‌اش نمایان شده بود. دلش انگار آرام گرفته بود. با خوشحالی بلند شد و خدا حافظی کرد و از اتاق بیرون رفت.^۱

گردان کمیل بن زیاد و یار دیرین و رئیس ستاد لشکرش؛ مهندس عباس محمد ورامینی.

پس از شهادت ورامینی، همت ضمن سفری کوتاه به تهران، در مراسم شب هفت شهادت عباس ورامینی که بر سر مزار او، در بهشت زهرا (ع) برگزار شد، در وصف این شهید سخنانی بیان کرد، که بیشتر می‌توانست زبان حال خودش باشد. او در بخشی از این سخنرانی گفته است:

«... چه باشکوه است شب‌های عملیات، آن هنگام که انسان احساس می‌کند فرشتگان بالای سر این بسیجیان و رزمندگان پرواز می‌کنند! قبل از حرکت به سمت هدف، یکی را می‌بینی که در گوشه‌ای نشسته و با خود راز و نیاز می‌کند و آن دیگری در گوشه‌ای خمیده و پیشانی به خاک مالیده، زار زار می‌گرید. صحنه‌ها صحنه‌ی عبادت و استغفار و دیدار با خداست. صحنه‌ی عاشقانی است که بی‌هیچ واسطه‌ای به دیدار معشوق می‌شتابند. آن هم با چه التهایی! یکی از همان عزیزان، استاد «حاج‌عباس ورامینی» بود.

قبل از شروع عملیات، قسمت دو نفر از بچه‌های لشکر شد که به حج بروند. یکی از آن‌ها «حاج عباس» بود. او وقتی از مکه برگشت، دگرگون شده بود. از سفر مکه تعریف می‌کرد و آن صحنه‌ها را به صحنه‌ی عملیات تشبیه می‌کرد و می‌گفت: دیدم همه کفن می‌پوشند و مُحَرِّم می‌شوند. همانند بسیجی‌های کفن‌پوش که می‌خواهند بروند به عملیات، برای دیدار خدا.

در عملیات والفجر مسؤولیت ستاد لشکر را به عهده داشت، ولی این مسؤولیت برایش کم بود. بیشتر در کنار من و برادر رُجّاجی به عنوان معاون لشکر فعالیت می‌کرد.

حاج‌عباس در مرحله‌ی سوّم عملیات خیلی زحمت کشید. برای رهایی گردان‌ها و الحاق آن‌ها، طرح‌های ابتکاری جالبی پیشنهاد می‌داد و محاسن و معایب کار را با دقت بررسی می‌کرد.

وقتی از طرف قرارگاه دستور اجرای مرحله‌ی تکمیلی عملیات والفجر ۴ به ما ابلاغ شد، حاجی پیش من آمد و خواست بگذارم در عملیات شرکت کند. من نپذیرفتم، ولی حاج‌عباس اصرار کرد و گفت: می‌خواهم در این عملیات باشم. اگر مخالفت کنید، خیلی دلگیر می‌شوم.

نمی‌توانستم به او چنین اجازه‌ای بدهم، چون اگر از ستاد لشکر بیرون می‌رفت، در کار هدایت لشکر لنگ می‌ماندم و خیلی از کارها عقب

یکم نیروی زمینی ارتش بعث، بر روی قله‌ی ۱۹۰۴ پاتک شدیدی انجام داد و ضمن بهره‌گیری از توان نظامی کماندوهای زبده‌ی گارد ریاست جمهوری خود، توانست این قله را از تصرف نیروهای ایرانی خارج کند.

در شرایطی که دشمن زخم خورده، با انجام پاتک‌های شدید، تلاش می‌کرد تا یکایک مناطق از دست داده را مجدداً باز پس بگیرد، همت و دیگر فرماندهان لشکر ۲۷ با حضور در خط مقدم، ضمن دادن روحیه به بسیجیان حاضر در صحنه‌ی نبرد، از نزدیک آن‌ها را برای مقابله با پاتک‌های دشمن هدایت می‌کردند.

در ادامه‌ی این مرحله از نبرد، عملیات تکمیلی مرحله‌ی سوّم والفجر ۴ در عصر روز بیست و هشتم آبان ۱۳۶۲ با حرکت گردان‌های ابوذر غفاری، انصار الرسول، مالک اشتر، مقداد بن اسود، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عقیل و بلال حبشی از نقطه‌ی رهایی لشکر ۲۷ که اینک بر روی یال ارتفاع آزاد شده‌ی ۱۸۶۶ قرار گرفته بود، آغاز شد. در این مرحله از عملیات، هدایت گردان‌ها توسط مهدی خندان؛ که پس از شهادت اکبر حاجی‌پور، فرماندهی تیپ یکم عمار لشکر ۲۷ را برعهده داشت، انجام می‌گرفت. محمدابراهیم همت نیز ضمن استقرار در قرارگاه تاکتیکی لشکر، با فرماندهان تیپ‌ها و گردان‌های عمل‌کننده، در تماس رادیویی مستمر، قرار داشت.

اکنون، تنها مشکل موجود، هماهنگ کردن پیشروی گردان‌های لشکر ۵ نصر با لشکر ۲۷ بود. گردان‌های تحت امر لشکر نصر، مأموریت داشتند تا دشت پنجوبین و تنگه‌ی روکان را تصرف کرده و با گردان مسلم بن عقیل از لشکر ۲۷ الحاق کنند. اما نرسیدن به موقع گردان‌های این لشکر به نقطه‌ی رهایی، موجب اتلاف وقت زیادی به زیان پیشروی گردان‌های عمل‌کننده لشکر ۲۷ شد. امری که، منجر به تأخیر حرکت و به روز کشیده شدن عملیات، و در نهایت، توقّف آن شد.

در این عملیات نیز همت، علاوه بر تحمّل داغ شهادت بسیجیان و پاسداران پای در رکاب خود؛ جمعی از کادرهای ثابت قدم و قدیمی لشکر ۲۷ را نیز از دست داد. فرماندهانی هم چون: اکبر حاجی‌پور؛ فرمانده تیپ یکم عمار، اصغر رنجبران؛ جانشین تیپ سوّم ابوذر، جواد افراسیابی؛ سرتیم شناسایی واحد اطلاعات، مهدی خندان؛ دوّمین فرمانده تیپ عمار، ابراهیم علی معصومی؛ فرمانده

۱. نوار سخنرانی شهید همت در مراسم شب هفت شهید حاج‌عباس ورامینی، تهران، بهشت زهرا (ع).